

# «ژرژ انسکو»

بمناسبت سومین سال درگذشت وی

چند سال قبل یکی از موسیقی دانان مشهور فرانسه در مقاله‌ای نوشته بود «ما امروز در کوچه‌های پاریس بمردی واقعا استثنائی برمی‌خوریم که ژرژ انسکو نام دارد. بعدها، هنگامی که مورخان موسیقی برای این مرد در تاریخ موسیقی این قرن جا و مقامی در خور وی در نظر خواهند گرفت، جزئیات زندگی و هنر این نابغه، مورد ستایش قرار خواهد گرفت... چرا باید در انتظار قضاوت عادلانه تاریخ - که همچون نوشداروی پس از مرگ است - نشست و در مدت حیات این هنرمند قابل تقدیر حق مطلب را ادا نکرد؟...»

چنین بنظر می‌رسد که در طی این سه‌سالی که از مرگ «انسکو» می‌گذرد روز بروز اهمیت مقام و شخصیت وی نمایانتر می‌گردد، آثار وی اندک اندک از بوتۀ اجمال بیرون می‌آید و نامش بر سر زبانها می‌افتد.

ولی از آنچه گفتیم نباید نتیجه گرفت که انسکو در دوران زندگی خود موسیقی دان گمنامی بود. برعکس، وی بعنوان نوازنده، رهبر و مربی پیوسته شهرت بسیار داشت و مورد تکریم بود. آنچه جای تأسف دارد و اندکی از حق و انصاف بدور می‌نماید اینست که آثار و ساخته‌های او

گاهگاهی آنچنانکه باید  
مورد توجه قرار نمی -  
گرفته است .

انسکو که بزرگترین  
موسیقی دان ملی رومانی  
بشمار می رود در سال  
۱۸۸۱ در دهکده ای در  
نزدیکی شهر «دورهوی»  
بدنیا آمد. پدرش که قرار  
بود بکسوت کشیشان  
در آید به خاک موطن خود  
و پرورش آن چنان  
علاقمند بود که از هیئات  
روحانی چشم پوشیده و  
عمر و کوشش خود را  
وقف کشاورزی نموده  
بود . وی زمینهای وسیع  
خود را با شور و علاقه و  
وقت بسیار پرورش داد  
و بزودی از این راه صاحب  
مکنت بسیار گردید. ولی



انسکو در پنج سالگی با پدر و مادرش

زندگی خانوادگی او دچار وضعی رقت بار شد : شش فرزند او در نخستین  
سنین عمر در گذشتند و وی با زحمت و فداکاری بسیار موفق شد که هفتمی را  
از بیماری دیفتری نجات دهد . «ژرژ» کوچک ، که همین هفتمین فرزند او  
بود ، کودکی رنجور و نحیف می نمود و سلامت او پدرش را پیوسته ناراحت  
می داشت . کودکی ژرژ بدینگونه در محیطی پر محبت ، ولی محبتی اضطراب -  
آمیز ، گذشت که بالطبع ویرا حساستر و سریع التاثرتر ساخت .

استعداد موسیقی ژرژ از همان سالهای کودکی بصورتی بسیار درخشان

بارز بود . پدرش بنواختن ویولون اندکی آشنائی داشت ؛ نوازندگان  
 ارکسترهای کولی («تزیگان») نواحی موطن او و سحر آرشه آنها در کودکی  
 خردسال علاقه شدیدی نسبت به ویولون پدید آوردند بطوریکه ژرژ خردسال  
 هنگامی که هنوز چهار سال بیش از عمرش نمی گذشت ، بالتماس از پدر و  
 مادرش خواست که برایش ویولونی بخرند . پدرش این استعداد زودرس و تقاضای  
 بی موقع فرزندش را چندان جدی نگرفت ولی با اینحال برایش ویولونی  
 خرید که تا حدی اسباب بازی بود و بنظر می رسید که با سن فرزندش متناسب

باشد ... ولی کودک  
 خرد سال چون دریافت  
 که این ویولون سه سیم  
 بیشتر ندارد آنرا با  
 عصبانیت و تأثر بسیار  
 شکست و در آتش افکند  
 زیرا فکر می کرد که  
 پدرش با خریدن آن  
 مسخره اش کرده است ...  
 پس از این واقعه پدرش  
 ویولون دیگری برایش  
 خرید که کاملتر می نمود .  
 ژرژ خردسال هنوز چند  
 روزی بیش نبود که این  
 ساز نورا بدست آورده  
 بود که فقط بر روی یک  
 سیم آن یکی از «والس» -  
 های مشهور آن زمان را  
 می نواخت . موفقیت و  
 استعداد باور نکردنی  
 کودک خردسال و ستایش  
 و تعجب دوستان و آشنایان

انگوشش ماه



بزودی پدرش را واداشت که بدو درس موسیقی بدهد .

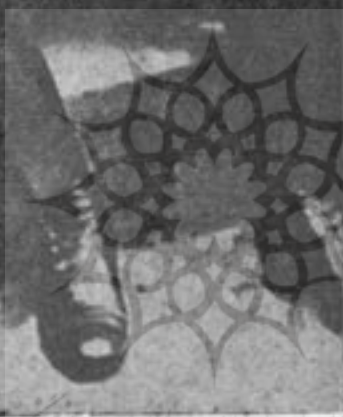
چندی بعد ویرا بشهر «ایاسی» ، بنزد يك استاد ویولون که رئیس هنرستان موسیقی آن شهر بود بردند تا ساز زدن ژرژ را بشنود. ولی کودک هنرمند باگستاخی بسیار اظهار داشت که وی در برابر استاد ساز نخواهد زد مگر اینکه خود استاد ویولون بنوازد و عملاً ثابت کند که شایستگی قضاوت درباره هنر او را دارد ... این چنین گستاخی وی ادبی قاعده می بایستی استاد را خشمگین سازد و این میهمانان ناخوانده را از خود براند. ولی استاد که



«ژاک تیو» ، «انسکو» و «کرایسler»

جسارت این کودک پنج ساله کنجکاویش را برانگیخته بود شرط وی را پذیرفت ... از آن پس نام مدت دو سال ژرژ در محضر استاد ، که بوی علاقه بسیار داشت ، بکار پرداخت . ولی پس از دو سال استادش اظهار داشت که کودک کی که این چنین استعدادی فوق العاده دارد می بایستی تحصیلات خود را در شهر و محیطی مساعدتر دنبال کند ؛ بدین ترتیب انسکو راه «وین» ، شهر سحر آمیز رقص و موسیقی ، را در پیش گرفت .

انسکو در وین موفق شد که به محضر استادی توانا «هلمسبگر» نام



راه یابد. نامبرده موسیقی-  
دانی کامل و مردی مهربان  
بود و از همان آغاز کار  
به شاگردی چنین مستعد  
دل بست و به تربیتش همت  
گماشت. وی انسکو را  
داخل کلاس ویولون  
کنسرواتوار نمود و در  
عین حال بدو اجازه داد  
که در جلسات تمرین  
«کواتور»ی، که خود  
نوازنده آن بود، حضور  
یابد و از این راه با هنر  
ظریف و عالی موسیقی  
مجلسی آشنائی یابد. از  
این گذشته «هلمسگر»  
که رهبر ارکستر پرا نیز  
بود، ژرژ خردسال را  
با خود به جلسات تمرین  
ارکستر می برد، و بر  
پشت سر طبالها می نشاند  
تا وی بتواند باشاهکار-

انسکو باشاهکار، خردسال و مشهورش «یهودی متوهین» در سال

شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

های موسیقی غنائی و همچنین رموز نویسندگی ارکستر آشنائی یابد و با آنها  
خوی گیرد. وی خیلی زود دریافته بود که ژرژ انسکوی خردسال دارای آنچنان  
نبوغیست که نمیتوان منحصرأ در حرفه نوازندگی ویولون مقیدش ساخت.  
انسکو در آغاز کار از نویسندگی موسیقی متنفر بود و حتی از آموختن  
نوت نویسی سر باز می زد. پدرش برای اینکه ویرا بآموختن نوت خوانی وادارد  
ناگزیر تهدیدش کرده بود که اگر از فرا گرفتن نوت نویسی سر باز زند  
ویرا به نگهبانی یکی از مزارع خود خواهد گماشت. این تدبیر در کودک

خردسال مؤثر افتاده و وی بزودی بآموختن الفبای موسیقی علاقمند شده بود. از آن پس ژرژ از نوشتن موسیقی نیز لذت بسیار می برد و هر آنچه می شنید به نوت درمی آورد. روزی که وی اثری از موزار شنید تحت تأثیر آن بگریه درآمد و در آن حال گفت « من هرگز نخواهم توانست چیزهای چنین قشنگی بنویسم!». انسکو با پشتکار بسیار، در وین و در کلاس «فوشز»، بآموختن آرمونی و کنتربان و فوگ و کمپوزیسیون پرداخت. در عین حال وی نواختن پیانورا هم به سبوت عجیبی فراگرفت. پدر استاد او از نوازندگان مشهور



موزه انسکو در شهر بخارست

ارگ بود و ژرژ زیر نظر او با تکنیک ارگ نیز آشنائی پیدا کرد. بدین ترتیب برای ژرژ انسکوی ده ساله اشکالی نداشت که «اوورتور»ی برای ارگستر بنویسد که مورد تقدیر استادانش قرار گیرد. در همین دوره، که از لحاظ تحول هنر او بسیار بارور بود، انسکو با «براهمس» و «ریختر» آشنا شد و نسبت بآنها علاقه تکریم آمیزی پیدا کرد. انسکو معتقد بود که براهمس، با شهوون و شوبرت و واگنر، مطمئن ترین راهنمای کار او بوده است. ولی روزی وی هنر و موسیقی دان دیگری

کشف کرد که همچنان تحت تأثیرش گرفت ، و آن هنگامی بود که ابرای «مانون» اثر «ماسنه» آهنگساز فرانسوی را ، که برای نخستین بار دروین اجرا می شد ، شنید .

چندسال بعد، که انسکو سیزده سال از عمرش می گذشت ، توفیق دیدار ماسنه در پاریس بدو دست داد . انسکو در پاریس درحالی که يك سفونی از آثار خود را - که با استادی بسیار «ارکستره» شده بود - به همراه داشت خود را بکنسرواتوار آن شهر معرفی نمود . ناگفته نماند که این نخستین



رتال جامع علوم انسانی  
انسکو و «داوید اویستراج»

سفونی او دو تای دیگر بدنیال داشت که بعدها نوشته شد . در کلاسهای ویولون و پیانوی کنسرواتوار پاریس انسکو با زبردستی شگفت انگیز و حافظه عجیب خود استادان و همکاران خود را مبهوت می ساخت . پیشرفت او در کلاسهای مزبور نیز فوق العاده و شگفت انگیز بود . ولی این قسمت از فعالیت او برایش يك نوع بازی بیش نمی نمود و وی خود را فقط در کلاس کومپوزیسیون «ماسنه» برآستی در محیطی مساعد می یافت . در این کلاس انسکو باعده ای از بزرگترین موسیقی دانان معاصر فرانسه همکلاس بود .

انسکو تحصیلات کو مپوزیسیون خود را در کلاس «گابریل فوره» با تمام رساند که بجانیشینی «ماسنه» برگزیده شده بود. در همین کلاس بود که وی با همشاگردیهای دیگرش توفیق آشنائی با «راول» وعده ای دیگر از شاگردان مشهور فوره را پیدا کرد. فوره استادی مهربان و بسیار بافهم بود و پیوسته می کوشید که شاگردان خود را در قید شیوه و سبک خاصی مقید نسازد و بلکه کاری کند که شخصیت آنها مستقلا پرورش یابد. بهترین مؤید این آزادی و وسعت فکر، اثر درخشان انسکو موسوم به «منظومه رومانیائی» است که وی در سن پانزده سالگی و در کلاس فوره نوشته و بسختی از سنت های کهنسال موسیقی رومانی ملهم و متأثر می باشد و اصالت و پاکی لحن موسیقی ملی رومانی را در بردارد.

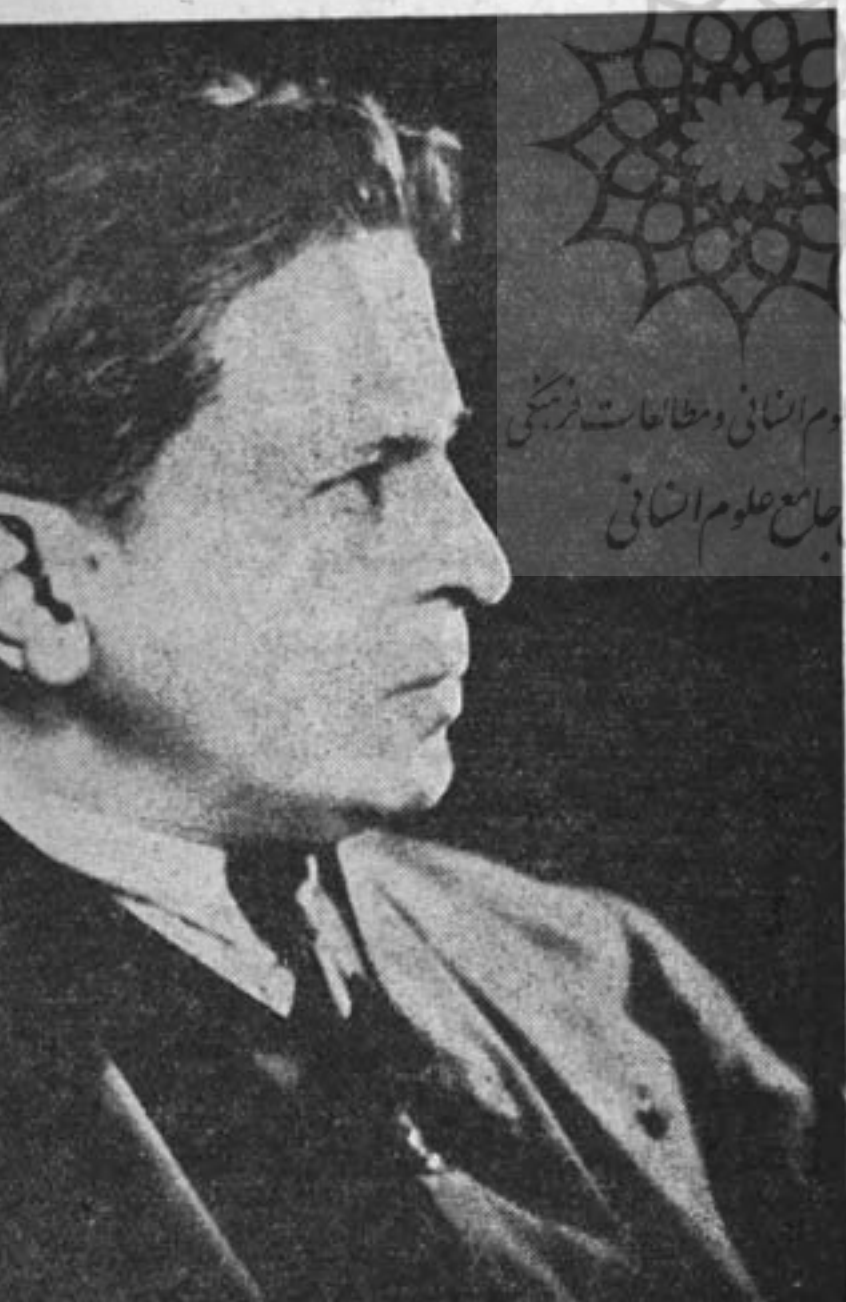
از این دوره بعد آثار انسکو یکی پس از دیگری بوجود آمد و مورد توجه مشاهیر موسیقی آن زمان قرار گرفت. «سن سانس» که معمولا نسبت به هنرمندان جوان چندان لطفی نداشت با اکران حاضر شد که یکی از آثار او را بشنود و پس از اینکه باید خلقی بدان گوش داد انسکو را در آغوش گرفت و بوسید ... نوازندگان و رهبران مشهور شروع با اجرای آثارش نمودند و بدین ترتیب دیری نگذشت که «منظومه رومانیائی» و «سوئیت ارکستر» و همچنین «نوکتا» و «سرنا» برای پیانوی او به مرحله اجرا درآمد، انسکو با مشاهیر و منتقدان وقت آشنائی یافت و آثارش مورد توجه قرار گرفت.

ولی در همین دوره بود که سوء تفاهم خاصی که در سرتاسر حیات انسکو وجود داشت پدید آمد: توضیح آنکه انسکو آهنگسازی بسیار مستعد بود و جز نوشتن موسیقی شور و حرارت و حساسیتی کم نظیر می نواخت معمولا ویرا «ویرتوئوز» می شمرند که در ساعات فراغت با آهنگسازی می پردازد و از همیشرو برای آثارش ارزشی درخور آن قائل نبودند. در صورتیکه حقیقت قضیه کاملا برعکس این امر بود بدین معنی که انسکو یکی از پراراج ترین آهنگسازان دوره ما بود که برای تأمین معاش خود ناگزیر بعنوان نوازنده سولیست نیز هنرنمایی می کرد. موفقیتهایی که انسکو بر روی صحنه، بعنوان نوازنده و رهبر، بدست آورد چنان بود که در اروپا و آمریکا شهرت افتخار آمیزی بیاد آورد. قیافه



جذاب او بر این موفقیت‌ها می‌افزود. ویرا «بتهوونی بدون ترشرونی» می‌خواندند... در آمریکا وی با «ماهلر» آشنا شد و در شهرهای «بوستون» و «شیکاگو» موفقیت‌های افسانه‌ای بچنگ آورد. وی بعنوان نوازندهٔ سولست در کلیه شهرهای مهم دنیا بروی صحنه آمد و بمسافرت پرداخت؛ هنگامی که به پاریس بازگشت یکی از مهمترین دسته‌های «کواتور» بدو پیشنهاد عضویت و نوازندگی در دستهٔ خود را نمود ولی وی این پیشنهاد را نپذیرفت زیرا باستقلال خود نیازمند بود، و بار دیگر، باشور و حرارتی روز افزون بکار آهنگسازی پرداخت... عده‌ای از موسیقی‌دانان بزرگ فرانسه، و منجمله «دوکا»، در این هنگام بمعرفی هنر آفرینندهٔ او برخاستند.

روزی، در همین اوان، بدو پیشنهاد شد که افسانهٔ «اودیپ» را بموسیقی درآورد. انسکو بی - درنگ شروع بکار کرد و چهارماه بعد طرح آنرا باتمام رساند و چندی بعد «ارکستراسیون» آن نیز بانجام رسید و این اثر بروی صحنهٔ اپرای پاریس آمد. سومین سوئیت ارکستر، وانداکی بعد سوئیت چهارم و پنجم وی با بر صحنه وجود نهادند. سوئیت چهارم از یک مقدمهٔ مجلل، صحنهٔ شکار، صحنه‌ای در باغ، و رقص‌های درباری تشکیل می‌شود و سوئیت پنجم - که «دهقانی» نام دارد - صحنه‌هایی از بیدار شدن روستاییان، بازی پسر -



گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی

بچه‌ها در هوای آزاد، غروب آفتاب، پرندگان مهاجر و کلاغها، رود -  
خانه زیر نور ماه و رقص های روستائی را توصیف می کند که به پشت سر  
یکدیگر و یکی پس از دیگری بوجود آمد. «خاطرات کودکی» ( برای  
ویولون و پیانو )، «کنتت» (با پیانو) و دو «کواتور» ( با پیانو )، دو  
«کواتور» زهی، دوسونات ویولونسل و پیانو، سه سونات ویولون و پیانو  
و دو «رابسودی رومانیائی» مجموعه آثار او را تکمیل می نمایند.

نبوغ خلاق انسکو در سالهای آخر عمرش دیگر مورد بحث و تردید  
قرار نمی گرفت. روزگاری که «یو آخیم» ویولونیست مشهور درباره آثار  
او می گفت « چیز وحشتناکیست، وحشتناکتر از سزار فرانک!...» سبزی  
شده بود... موسیقی دانان و هنرشناسان بصیر، و برا هنرمندی می دانستند  
که طبیعت موهبت بیان احساسات خود را - چه بوسیله ویولون و پیانو و چه  
بوسیله آهنگسازی - بفراوانی بدو ارزانی داشته است. یکی از موسیقی دانان  
مشهور نقل می کند که چگونه و با چه سهولت و قدرت خارق العاده ای انسکو  
کلیه بخشهای يك اثر ارکستری را، از روی حافظه و بدون نوت، بر روی  
پیانو خلاصه و اجرا می نمود، بدون آنکه کوچکترین جزئی از آنرا فراموش  
کند یا حذف نماید.

هنر و استعداد موسیقی متنوع او کم نظیر بود. وی سالهای آخر عمر  
خود را، همچون سلطانی بی تاج و تخت، در فرانسه گذارند. وی در آن کشور،  
که مورد علاقه خاص او بود، دوستان فراوانی داشت که شخصیت و هنر  
او را بدیده تکریم می نگریستند و صادقانه دوستش می داشتند. انسکو فیلسوفانه  
ناملایمات تقدیر را تحمل می کرد و لبخند پر محبتش از صافی دل خالی از کینه اش  
حکایت می کرد...